



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: معانی حرفیه - مسلک سوم - نظریه امام (ره)

سال: چهارم

تاریخ: ۱ اسفند ۱۳۹۱

مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۷۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

ملخص جلسه گذشته این شد که نظریه امام (ره) تفاوت‌هایی با نظر اعلام ثلاثه (محقق نائینی، محقق عراقی و محقق اصفهانی) دارد. تفاوت نظر ایشان با محقق نظر محقق نائینی و محقق عراقی بیان شد اما به خاطر تشابهی که بین نظر امام (ره) و نظر محقق اصفهانی وجود دارد بیشتر در باب تفاوت این دو نظریه بحث کردیم، اجمال مطالب گذشته این شد که طبق نظر هر دو بزرگوار معنای حرفی از سنخ وجود است یعنی یک وجودی است که قائم به طرفین است، هر دو معنای حرفی را عبارت از ربط و نسبت می‌دانند، یعنی ربط و نسبت به حمل شایع لکن گفتیم طبق نظر محقق اصفهانی بنا بر یک برداشت که قرائنی هم بر آن وجود دارد حروف برای ربط بین مفاهیم وضع شده‌اند به عبارت دیگر حروف برای ربط ذهنی بین دو مفهوم وضع شده‌اند، ربط ذهنی هم یک ربط واقعی و به حمل شایع است، اما طبق نظر امام (ره) حروف برای حکایت از مطلق نسبت و ربط وضع شده‌اند چه در خارج و چه در ذهن، الا اینکه ما کلام محقق اصفهانی را هم به نوعی حمل کنیم بر آنچه که امام (ره) فرموده‌اند که اینک نظر بعضی این است که محقق اصفهانی هم معتقد است حروف برای مطلق ربط و نسبت وضع شده چه آن ربط و نسبت ذهنی باشد و چه خارجی. ما گفتیم قرائنی در کلام محقق اصفهانی وجود دارد که از آن قرائن استفاده می‌شود ایشان معنای حرفی را عبارت از ربط ذهنی بین مفاهیم مستقله می‌داند و حکایت از ربط و نسبت خارجی مورد نظر ایشان نیست. به هر حال ملاحظاتی که در کلام محقق اصفهانی وجود دارد همان نکاتی است که ما قبلاً ذکر کرده بودیم.

ما شش نظریه را مطرح کردیم، حال باید ببینیم حق در مسئله کدام است و حقیقت معنای حرفی چیست؟ تا اینجا غیر از نظریه محقق اصفهانی و امام (ره) بقیه انظار مورد اشکال واقع شد که سابقاً به آن اشکالات اشاره کردیم.

بررسی نظریه محقق اصفهانی:

به نظر می‌رسد نظریه محقق اصفهانی هم در مقایسه با نظریه امام (ره) قصور داشته باشد، ملاحظاتی پیرامون نظریه ایشان وجود دارد که عبارتند از:

اولاً: اطلاقی که در کلام محقق اصفهانی وجود دارد قابل قبول نیست، ایشان بین حروف تفکیک نکردند و فرمود موضوعه حروف همان انحاء نسب و روابط است، اگر گفته شود مطلق حروف برای نسب و روابط وضع شده‌اند و حکایی هستند و

معنای آنها اخطاری است این کلام در رابطه با حروفی مثل حروف نداء، قسم، تشبیه، تمنی، ترجی، استفهام و امثال آن دچار مشکل می‌شود؛ چون این حروف نمی‌توانند حکایی باشند زیرا وراء استعمال این حروف چیزی در عالم واقع نیست تا این حروف بخواهند از آن واقعیت حکایت کنند پس قطعاً حروفی از این قبیل نمی‌توانند حکایی باشند بلکه این قسم از حروف ایجاد می‌کنند که معنای خودشان را ایجاد می‌کنند.

ثانیاً: اگر گفته شود محقق اصفهانی معنای حرفی را عبارت از ربط ذهنی می‌داند این کلام هم کامل نیست چون بالاخره بعضی از ربط‌ها و نسبت‌ها در عالم ذهن نیست بلکه موطن آنها خارج است و حروف وضع شده‌اند برای اینکه این ربط و نسبت را در خارج افاده کنند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «زید فی الدار» کلمه «زید» حاکی از حقیقت زید است، کلمه «دار» هم حاکی از حقیقت دار در خارج است و کلمه «فی» ربط و نسبت واقعی و خارجی بین «دار» و «زید» را حکایت می‌کند، لذا در مواردی از این قبیل حروف برای حکایت از ربط بین مفاهیم هم در عالم ذهن و هم در عالم خارج، وضع شده‌اند و این گونه نیست که فقط ربط ذهنی را افاده کنند پس وقتی گفته می‌شود «زید فی الدار» همان گونه که «فی» از ربط بین دو مفهوم زید و دار در ذهن حکایت می‌کند، از ربط و نسبت بین آنها در خارج هم حکایت می‌کند لذا اختصاص به ربط ذهنی ندارد، بلکه اگر بگوییم منظور محقق اصفهانی از اینکه حروف برای انحاء نسب و روابط وضع شده‌اند مطلق نسبت و ربط است چه آن نسبت و ربط در ذهن باشد و چه در خارج در این صورت فرقی بین نظریه ایشان و نظر امام (ره) از این جهت نیست هرچند مشکل اول (حکایی بودن همه حروف و عدم تفکیک بین آنها) به قوت خود باقی است. پس طبق یک تفسیر، نظر محقق اصفهانی مبتلا به اشکال است و طبق تفسیر دیگر، نظر محقق اصفهانی همان نظر امام (ره) است.

نظریه مختار:

به نظر ما حق در مسئله، نظریه امام (ره) است چون:

اولاً: نظریه امام (ره) از اشکالاتی که بر سایر انظار وارد بود مبری است.

ثانیاً: امام (ره) دلیلی هم بر این نظریه اقامه کردند و فرمودند متبادر از حروفی مثل من، الی، فی، علی و امثال آن حکایت از ربط و نسبت است چه آن ربط و نسبت خارجی باشد و چه ذهنی و متبادر از حروفی مثل ان، نداء، قسم، تشبیه و امثال آن هم این است که معنای خودشان را ایجاد می‌کنند نه ایجاد ربط؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «ان زیداً لقاتم» به وسیله ان، تأکید ایجاد می‌شود و واقعیتی وجود ندارد که بخواهد از آن حکایت بکند.

دو اشکال بر نظریه امام (ره) ایراد شده که یکی را اینجا و اشکال دوم را در مقام دوم بحث خواهیم گفت.

اشکال:

طبق نظریه امام (ره)، حروفی مثل من، الی، فی، علی و امثال آن برای حکایت از مطلق نسبت و ربط وضع شده‌اند چه آن ربط و نسبت در خارج باشد و چه در ذهن. اشکال این است که این کلام در مورد جملات خبریه قابل تصور است اما در مورد جملات انشائییه دچار مشکل می‌شویم.

توضیح مطلب اینکه در مثل «سرتُ من البصرة الى الكوفة» «من» و «الی» از حروفِ حکایه هستند و از ربط و نسبت بین سیر و بصره، سیر و کوفه، سیر و فاعل که در خارج واقع شده حکایت می‌کنند، یعنی یک واقعیتی در خارج وجود دارد که حرف «من» از ربط محقق شده بین فاعل و سیر و همچنین ربط سیر به بصره حکایت می‌کند و همچنین حرف «الی» از ربط محقق شده بین فاعل و سیر و همچنین ربط سیر به کوفه حکایت می‌کند اما اگر فرض کنیم مولی به عبدش بگوید: «سیر من البصرة الى الكوفة»، سؤال این است که در این صورت حرف «من» از چه چیزی حکایت می‌کند؟ چون در اینجا (جملات انشائیه) هنوز سیری محقق نشده تا بین فاعل و سیر و سیر و بصره ربطی حاصل شود و حرف «من» بخواهد از آن ربط حکایت کند لذا این نظریه یعنی حکایه بودن حروفی که گفته شد به موارد استعمال این حروف در جملات انشائیه نقض می‌شود.

پاسخ:

این اشکال وارد نیست چون اگر چه در مواردی از قبیل جملات انشائیه سیر محقق نشده و مأمور به توسط مکلف در خارج تحقق پیدا نکرده تا ربط و نسبتی واقع شده باشد و حرف «من» بخواهد از آن ربط و نسبت حکایت کند اما همان طور که گفته شد حروف برای مطلق حکایت از نسبت و ربط وضع شده‌اند اعم از اینکه این نسبت و ربط، خارجی باشد یا ذهنی. در مثل «سرتُ من البصرة الى الكوفة» حرف «من» از ربط و نسبت واقعی و حتی ربط ذهنی بین سیر از بصره و کوفه حکایت می‌کند اما در مثل «سیر من البصرة الى الكوفة» حرف «من» از ربط و نسبت ذهنی بین مفهوم سیر و بصره و همچنین مفهوم فاعل و سیر حکایت می‌کند، ربط ذهنی هم متقوم به طرفین است و در عین حال واقعی و جزئی است یعنی ربط به حمل شایع است. بنابراین به نظر می‌رسد اشکال فوق وارد نباشد.

در رابطه با مثال «سیر من البصرة الى الكوفة» اشکال دیگری هم وجود دارد که این اشکال را در مقام دوم بحث مورد بررسی قرار خواهیم داد و الآن به طور اجمال به آن اشاره می‌کنیم و آن اینکه امر به شیء نمی‌تواند به جزئی تعلق بگیرد، وقتی گفته می‌شود «اقیموا الصلوة»، امر به طبیعت و کلی صلوة تعلق گرفته که هنوز در خارج موجود نشده و اگر قرار بود یک مصداق و جزئی از صلوة مورد نظر باشد، تحصیل حاصل بود، پس تعلق امر به جزئی محال است چون جزئیت مساوق وجود است و وجود یعنی حصول، پس امر به چیزی که حاصل است همان تحصیل حاصل است که محال است، پس باید امر به طبیعت و کلی تعلق بگیرد نه جزئی. توضیح بیشتر این اشکال همراه با پاسخ آن را در مقام دوم بحث بیان خواهیم کرد.

اشاره‌ای به مباحث گذشته:

تا اینجا بحث ما در مقام اول تمام شد. بحث ما در اقسام وضع بود، گفتیم وضع بر چهار قسم است: ۱- وضع عام، موضوع له عام ۲- وضع خاص، موضوع له خاص ۳- وضع عام، موضوع له خاص ۴- وضع خاص، موضوع له عام. بحث ما در قسم سوم وضع یعنی وضع عام، موضوع له خاص بود، ما بحث مفصلی راجع به امکان این قسم داشتیم که بعد از بررسی اقوال و انظار، نظر ما این شد که قسم سوم وضع (وضع عام و موضوع له خاص) ممکن است، بعد از بحث

امکان به بحث از وقوع این اقسام پرداختیم و به مثال‌های این اقسام پرداختیم، گفتیم مشهور برای این قسم (قسم سوم) به حروف، اسماء اشاره و موصولات مثال زده‌اند و به همین مناسبت وارد بحث از حروف شدیم، گفتیم برای اینکه معلوم شود حروف مثال صحیحی برای قسم سوم هستند یا نه ما باید این مسئله را در دو مقام پی‌گیری کنیم: مقام اول این که باید حقیقت معنای حرفی برای ما روشن شود تا بعد بررسی کنیم ببینیم آیا حروف از قسم سوم وضع (وضع عام و موضوع‌له خاص) محسوب می‌شود یا خیر. مقام دوم هم بحث در وضع حروف است که به آن خواهیم پرداخت. آنچه تا کنون گفته شد مربوط به مقام اول یعنی حقیقت معنای حرفی بود که گفتیم سه مسلک در باب حقیقت معنای حرفی مطرح است؛ مسلک اول این بود که حروف اصلاً برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند و مثل علامات اعراب هستند، مسلک دوم مسلک مرحوم آخوند بود که گفتند معنای حروف همانند معنای اسماء است یعنی اتحاد ذاتی و ماهوی بین معنای حرفی و معنای اسمی وجود دارد و مرحوم آخوند گفتند معنای حرفی همانند معنای اسمی است و تنها فرق بین آنها از حیث لحاظ است که لحاظ معنای اسمی، استقلالی و لحاظ معنای حرفی، آلی است و الا نه در موضوع‌له و نه در وضع و نه در مستعمل فیه بین معنای اسمی و حرفی فرقی نیست. ما گفتیم مسلک اول و دوم باطل است. مسلک سوم تباین و تغایر ذاتی و حقیقی بین حروف و اسماء بود، در این مسلک شش نظریه بیان شد و گفتیم کسانی که قائل به تغایر ذاتی و معنوی بین معانی حرفیه و اسمیه هستند خودشان در کیفیت تباین و تغایر، با هم اختلاف دارند، آن شش نظریه عبارت بود از: نظریه صاحب حاشیه، نظریه محقق نائینی، نظریه محقق اصفهانی، نظریه محقق عراقی، نظریه مرحوم آقای خوبی و نظریه امام (ره). نظر مختار این شد که حق در مسئله نظریه امام (ره) است. بعد از اتمام بحث در مقام اول به مقام دوم که وضع حروف است خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»